

در این بهارِ خجسته یا جنگل خفته؟!

نوشته سیروس نیرو

دختر خانم دانشجویی از دانشکده ادبیات و زبان فارسی، کتاب دیوان منوچهری را از من به عاریه گرفت. هفته‌ای بعد تقاضا داشت نزد من رفع اشکال کند.

اظهار داشت: «استادم تکلیف کرده است قصیده‌های از منوچهری را تفسیر و معنی کنم. این منوچهری چه طور شاعری است، من از شعرهای او سردر نمی‌آورم. سخنانش را درک نمی‌کنم. مرا راهنمایی فرمایید.»

گفتم: «حالا کدام قصیده است» خواند:

نوبهار آمد و آورد گل و یاسمن
باغ همچون کبک^۱ و راغ به سان هدانا^۲
آسمان خیمه زد از بزم^۳ و دیبای کبود
میخ آن خیمه ستاک^۴ سمن و نسترن
بوستان گویی بتخانه فرخار^۵ شدست
مرغکان چون شمن^۶ و گلبنکان چون و ثنا^۷
بر کف پای شمن بوسه بداده و ثنا
کی و ثنا بوسه دهد بر کف پای شمن
کبک ناقوس زن و شارق^۸ ستور زن است
فاخته نای زن و بط شده طنبور زنا
پرده راست^۹ زند نارو^{۱۰} بر شاخ چنار
پرده باده^{۱۱} زند قمری بر نار و نا
کبک پوشیده یکی پیرهن خز کبود
کرده با قیر مسلسل دو بر پیرهن
پوپوک^{۱۲} پیکی نامه زده اندر سرخویش
نامه که باز کند، گه شکند بر شکنا
فاخته راست به کردار یکی لعب^{۱۳} گرمست
در فکنده به گلو حلقه مشکین رستا^{۱۴}
از فروغ گل اگر اهرمن آید بر تو
از پری باز ندانی دورخ اهرمنا
درگس تازه چو چاه دقنی^{۱۵} شد به مثل
گر بود چاه ز دینار و زقره دقنا
چون که زرین قدحی در کف سیمین صنمی
یا درخشنده چراغی به میان پرنا^{۱۶}
وان گل نار به کردار کفی شبرم^{۱۷} سرخ
بسته اندر بن اولختی مشک ختنا
سمن سرخ به سان دولب طوطی نر
که زبانش بود از زرزره^{۱۸} در دهن

وان گل سوسن مانده جامی زلین^{۱۹}
ریخته مضر^{۲۰} سوده به میان لبنا
ارغوان بر طرف شاخ تو پنداری راست
مرغکانند عقیقین زده بر بازنا^{۲۱}
لاله چون مریخ اندر شده لختی به کسوف
گل دوروی چو برمان سهیل یبنا
چون دواتی بسدین^{۲۲} ست خراسانی وار
باز کرده سراو، لاله به طرف چمن
توب^{۲۳} عنای گشته سلب^{۲۴} قوس قزح
سندس^{۲۵} رومی گشته سلب یاسنا
سال امسالین نوروز طریناک ترست
پارو پیراهمی دیدم اندوهگنا
این طریناکی و چالاکی او هست کنون
از موافق شدن دولت با بوالحسن^{۲۶}

گله‌مند بود که «چه گونه آسمان خیمه زده و سیخ‌اش شاخه نازک سمن است، بتخانه فرخار کجاست، سمن و و ثنا چه ربطی به مرغ دارد که بر کف پایش بوسه بزند، این چه تصویر دور از ذهن و باری



سیروس نیرو

است. دو بر پیرهن با قیر مسلسل که چی؟! چه طور در گلزار دیو و اهرمن باز شناخته نمی‌شوند. این ذقن نقره و دینار چه صیغه‌ای است. مریخ کی به کسوف می‌رود و با آن قد و قواره به لاله چه مربوط. گل دوروی با سهیل یمن؟! من درک نمی‌کنم، احساسی به من دست نمی‌دهد، لذت نمی‌برم. من نمی‌دانستم که برنامه دانشکده ادبیات تا این حد خشک و سرد است. وقتی من در کلاس درس نشسته‌ام، مثل این است که پای منبر هستم و صحبت از فرنگ است. چه بگویم روح زمانه را ندارد. گفتم: «بالاخره تاریخ ادب این آب و خاک است و شما موظف به یادگیری آن هستید. این برنامه کار شماست. خودتان انتخاب کرده‌اید. شاید متوجه نیستید که فرهنگ ما در ادب ما به خصوص شعر خلاصه شده است. اگر کسی بخواهد اخلاق.

آداب، نظام اجتماعی و اخلاقی و... را بشناسد، ناچار است به دیوان شاعران ما بپردازد. یا به نوشته‌های تاریخی گذشتگان که خود دست کمی از شعر ما را ندارند مراجعه کند. شما که جای خود دارید. بر هر کس واجب است برای دسترسی به دنیای بهتر لاجرم فرهنگ سرزمین خود را فراگیرد و گرنه پل‌اش آن سوی آب است. در کشورهای پیشرفته یکی از مواد عمده برای ورود به دانشکده‌ها فراگیری فرهنگ، تاریخ و ادب آن سرزمین است هرکس در هر رشته که قصد ادامه آن را دارد به ناچار فرهنگ و تمدن گذشته خود را فرا می‌گیرد. برای بهتر شناختن آینده، نگاه به گذشته ضروری است. گذشته و آینده لازم و ملزوم هم هستند. برای بیرون شدن از معضلات اجتماعی می‌بایست دست به دامن تاریخ و فرهنگ و ادب شد. لا غیر!

البته ای کاش در کنار این نیش قبرها، واحدهایی هم برای هنر معاصر در برنامه‌شان جا می‌دادند تا روح زمانه را دارا باشد نه به کسی نه به جایی برمی‌خورد. هر از گاهی چند تن از بزرگ‌دگان زنده هنر معاصر را دعوت می‌کردند تا از نحوه و شگرد هنر خود برای دانشجویان بگویند. تا دانشجویان ضمن یاد گرفتن ریشه و سرچشمه هنر ایران، مردمان زمانه خود باشند» در جواب سؤال او که منوچهری کیست؟ گفتم که کجا به دنیا آمده، کجا بالیده و کی از دنیا رفته است. شعرش پرآوازه و شاعری با استعداد است و یکی از هشت قصیده سرایان بزرگ ادب فارسی است. درآمد که: «آنها کیانند؟»

ببینید! دیوان شعر شاعران زیادی به ما ارث رسیده است، اما در بین این همه بیست شاعر خوب پیدا نمی‌شود. آمدند و کپی زدند و رفتند. اما منوچهری یکی از چند تن قصیده سرایان خوب است؛ مثل فرخی سیستانی، مسعود سعد سلمان، ناصر خسرو قبادیانی، انوری ابیوردی، سنایی غزنوی (از همه مهمتر) خاقانی شیروانی.

من در شعر ملک‌الشعرا بهار تبحری ندارم و قول آقای دکتر شفیعی کدکنی را می‌پذیرم که او را آخرین قصیده سرای بزرگ شعر فارسی می‌داند. گفتم «خود شما از شعر معاصر چه می‌دانید؟!». معلوم شد هیچ. آنچه خوانده بود از مجله‌ها بود که نفهمیده و زده‌تر شده بود. گفتم: «نه دخترم این شعرها را باید در کوزه

گذاشت و آتش را خورد، اینها هماهنگی با نوآوری فرهنگی ما را ندارند. تقلید ناقص از شاعران غربی‌اند که هیچ‌گاه جا نخواهند افتاد. هنر و نوآوری آن می‌بایست در راستای فرهنگی ما باشد. حالا من شعر خوبی از بهار و شاعری معاصر به شما می‌دهم ببینید قبول می‌کنند؟!

آن زمانی که امروز وحشی
سایه افکنده آرام بر سنگ
کاکلی‌ها در آن جنگل دور
می‌سرایند با هم هماهنگ
که یکی زان میان ست خوانا.

شکوه‌ها را بنه، خیز و بنگر
که چه گونه زمستان سرآمد.
جنگل و کوه در رستاخیزست
عالم از تیره‌روزی درآمد.
چهره بگشاد و چون برق خندید.

توده بر آن از هم شکافید
قله کوه شد یکسر ابلق
مرد چوپان درآمد ز دخمه
خنده زد شادمان بر موق
که دگر وقت سبزه چرانی ست.

عاشقا! خیز کامد بهاران
چشمه کوچک از کوه جوید
گل به صحرا درآمد چو آتش
رود تیره چو طوفان خروشید.
دشت از گل شده هفت رنگه

آن پرنده بی لانه‌سازی
بر سر شاخه‌ها می‌سراید
خار و خاشاک دارد به منقار
شاخه‌ای سبز هر لحظه زاید
بچگانی همه خرد و زیبا.

در «سریها» به راه «ورازون»
گرگ دزدیده سر می‌نماید؟!
عاشق! اینها چه حرفی ست؟ اکنون
گرگ کاو دیری آن جا نپاید
از بهارست آن گونه رقصان.

آفتاب طلایی بتابید
بر سر زاله صبحگاهی
زاله‌ها دانه دانه درخشید
همچو العانس و در آب ماهی
بر سر موج‌های معلق.

تو هم ای بی‌نوا شاد بهارم
که ز هر سو نشاط بهارست
که به هر جا زمانه رقص است
تا به کی دیده‌ات اشکبارست
بوسه‌ای زن که دوران رونده‌ست.

وای چقدر عالی ست. چه قدر قشنگ است. چه راحت درک می‌شود و در احساس آدم می‌نشیند. چه خوب حس می‌شود. چه خوب گفتید. شعر زمانه ما. متشکرم. از خودتان است؟ نه خانم این شعر از نیما یوشیج بزرگ پدر شعر نو و بنیان‌گذار دنیایی تازه است، این شعر در سال ۱۳۰۱ سروده شده است.

به هم پاشیدن بنیان فرهنگی

هفته دیگر با لب و لوجه آویزان برگشت. استاد به او گفته بود این پرت و پلاها را کنار بگذار. تکلیف را انجام بده. مطلب همین جاست؟!

این برنامه درس‌هایی که امروز در دانشکده ادبیات تدریس می‌شود، سابقه پنجاه ساله دارد، که تاکنون تغییری در آن داده نشده است. استاد شما هم از همین خاستگاه است و جز این‌اش بر نمی‌تابد. ما ایرانیان از تکرار و ایستایی خوشمان می‌آید، به گذشته خود می‌بالیم و آن را پاس می‌داریم و از نوآوری بیزاریم. دنیا را چه دیدی، شاید دوباره حادثه اصحاب کهف تکرار شد، روزی و روزگاری سعدی و فردوسی دست در دست هم به دیدار ما آمدند. اگر ببیند که ما هنوز به زبان آنها می‌گوییم و می‌نویسیم، همان گرز و کویال و سپهر و حجاب برجاست آیا ما روسفید نمی‌شویم؟!

اگر انگلیسی زبان جماعت، امروزه قادر نیست که متن اصلی آثار نابغه خود شکسپیر را بخواند و جالب‌تر از آن که در حال حاضر اشعار شیموس هینی (برنده نوبل) را بر نابغه خود ترجیح می‌دهد، از نظر ما مردود است. به دلیل آن که به فرهنگ ملی خود پشت کرده است. بله مرغ یک پا دارد؟!

ایرانی جماعت تحول را دوست ندارد. به کارهای تحقیقی اعتنایی ندارد. اصولاً به کتاب و کتابخوانی بی‌توجه است. این عمل امروز و دیروزی نیست، سابقه هزاران ساله دارد. می‌نویسند که اعراب در هجوم خود آثار فرهنگی ایرانیان را از بین برده‌اند. شمال ایران که به تصرف اعراب درنیامد، اعراب، کوچ کنندگان به هند را که تعقیب نکردند. آسیای میانه مرکز تجمع مهاجرین ایرانی بود. روی هم رفته نسبت به یونان و رم باستان آثار مکتوب ما کمتر است. فرهنگ ایران همانند فرهنگ همسایگان خود شفاهی بود. کودکان که به بار می‌آمد منخیرش می‌کردند: اگر سپاهی‌گری را دوست می‌داشت روانه ارتش‌اش

می‌کردند. اگر به تجارت، بازار را به او می‌نمایاندند. اگر به کشاورزی یا صنعت متمایل بود، این‌گویی و این میدان و دست آخر شاید تمایل به مذهب دیدگاه او بود معابد و مغان پذیرای وی بودند. از کتاب و کتابت خبری نبود و جز عده‌ای معدود و محدود کسی قلم در دست نمی‌گرفت. اگر خاور شناسان به این مرز و بوم توجه نداشتند امروز ما کاملاً تهی از فرهنگ بودیم. ژول مور فردوسی را به ما نمایاند. نیکلسون به سراغ مولوی رفت، آنچه از عرفان می‌دانیم کوشش برتلس است. همین منوچهر دامغانی دست پخت‌کاری میرسکی خاورشناسی لهستانی است. منورسکی مشکلات خاقانی را حل کرد. ادوارد براون برای ما تاریخ ادبیات نوشت. برای ما کار تحقیقی دشوار است. همین تاریخی که از عباس اقبال یا مشیرالدوله داریم ترجمه و سرفات است. ببینید چه بلایی بر سر حافظ آورده‌اند و این کشمکش تا قیام قیامت ادامه خواهد داشت.

کار دانشکده‌های ما تربیت متخصص و زجل فرهنگی نیست، کارگر فنی به بار آوردن است. برای مثال امروز روسها می‌خواهند برای ما کارخانه برق برپا کنند. از فارغ‌التحصیل‌های دانشکده فنی ما به شرط آموزش تکمیلی و به روسی، کارگر فنی می‌گیرند و قس علیهذا...

شما هم منتظر می‌مانید تا روزی روزگاری باز خاورشناسی بیاید، آن وقت برای او فیش تهیه می‌کنید و احیاناً از مجله‌ها خواسته‌های او را بیرون می‌کشید. ولی اگر مایلید تخصص پیدا کنید، در اروپای مدرنیته رشته زبان فارسی انتظار شما را می‌کشد، قدمتان روی چشم آنها.

کشورهای استعمارگر، زمانی که بر کشوری ناتوان از رویارویی با آنها تسلط می‌یابند، از شرکده‌های چشم‌گیرشان یکی هم بهم پاشیدن بنیان فرهنگی آنان است و رایج‌ترین شکل دست‌یابی به این هدف، اشاعه نامتعارف مدرنیسم در زمینه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و هنری است. چون زیربنای جامعه استعمارزده برای تحمل چنین موجود ناشناخته‌ای را ندارد، رفته رفته فرهنگ‌اش ملمه‌ای در هم جوش از کار درمی‌آید که جز به همدوش به چیزی شباهت ندارد. از باب مثال در کشورهای آفریقایی یا جزایر آنتیل، هنوز مردم چهاردهم ژوئیه را جشن می‌گیرند، بدون که متوجه باشند این سر مونی متعلق به فرهنگ آنان نیست و به سالروز انقلاب کبیر فرانسه و به فرانسویان راجع است. چرا راه دور برویم؟! در همین سرزمین خودمان، در گذشته عید کریسمس کزیده‌تر و پربارتر از عید نوروز برگزار می‌شد و سایر قصبه‌ها

گاه معجزه‌ای صورت می‌گیرد، کشوری در زنجیر استعمار، به شکلی استثنایی رهایی می‌یابد. در این نوع کشورها که اغلب دارای فرهنگی عقب‌مانده بوده‌اند، به تدریج دریافت استقلال، چنان به فرهنگ عقب‌مانده خود می‌چسبند که به اصطلاح از آن طرف بام بر زمین می‌افتند و همین امر کم‌کم بهانه‌تازه برای جهانخواهران تازه به دست می‌دهد.

در دوران مدرنیته، کشورهای صنعتی، شگردهای گوناگونی برای تسلط به جهان پیرامونی به کار می‌گیرند که بازشناسی آنها بسیار مشکل می‌باشد، می‌باید چهارچشمی مواظب آنها بود و به هر دستی نتوان داد دست را در مد نظر داشت.

در این راستا، یادم آمد که اخیراً جناب پاپ اعظم در سخن پراکنی خود، گالیله و داروین، دو کافر تاریخی را از لیست سیاه بیرون آورد و حق را به آنها داد. همین بی‌علاقه‌ها به مذهب که هیچ عکس‌العملی از آنان به منصفه ظهور نرسید، لزوماً از غافله طالبان حادثه‌جو پشتیبانی می‌کنند و به ناحق مسلمانان افغانستان را به صلابه می‌کشند. به این می‌گویند یک بام و دو هوا؟!

بسیاری از جامعه‌شناسان اعتقاد راسخ دارند که مردمان سرزمین‌ها با نگاه به فرهنگ خود و بدون توسل به غیر با نوآوری‌ها در چارچوب مسلک و مرام

خود می‌توانند مراحل تعالی و صنعتی را ببینند. خوشبختانه در کشور ما امکانات زیادی به چشم می‌خورد که بتوان از آنها سود برد و سرپای خود ایستاد و صنعتی شد. به مرحوم مدرس گفتند: «شما که می‌گویید ما صنعتی شویم از کی می‌شویم» او گفته بود: «از وقتی که توراهش بپف تیم». و این حرف درستی است که اراده به انجام کاری، انجام خود کار است.

اما باید در نظر داشت، در ما کاستی‌های زیادی به چشم می‌خورد. برنامه‌مترقی نداریم، آمار و ارقام درست نداریم اطلاعات کامل از نفوس نداریم، قشرهای گوناگون جامعه را نمی‌شناسیم، مقدار آبهای زیرزمینی را نمی‌دانیم، یک فرهنگ نامه کامل نداریم، یک لغت‌نامه و دستور زبان فارسی بی‌نقص نداریم، و بالاتر از همه به هنر اعتنائی نداریم. باید دانست که تمدن پیشرفته از بن هنر پیشرفته به وجود می‌آید. هنر و هنرمند پیشرو جامعه است. جامعه بدون روشنفکر ناپایدار است. به هر حال باید سنگ زیربنای ترقی را محکم کرد.

بباید در این بهار خجسته، همراه و هم عقیده به خاطر سعادت فرزندانمان در راه تعالی ایران کهن‌سال و با سابقه زیاد فرهنگی بکوشیم و نگذاریم این چراغ افروخته فروکش کند. تنها راه آن پشت کار و هم‌فکری مترقی است، از این عرفان‌بازی، دم گرفتن شبانه،

مولوی خوانی، احضار ارواح که در جامعه امروز ما متداول است باری به منزل نمی‌رسد.

آبشار کوچک خسته
ز راه کوه

با درخت پیر جنگل

گفت و گو دارد.

آی ای زنگ مدام باد

جنگلی زیر لحاف برف را بیدار کن!؟

لغت‌نامه

- ۱- ثبت: ثبت که به خرمی شهرت داشت ۲- عدن: یکی از بهشت‌های هشت گانه ۳- بیرم: پارچه مقال ۴- سناک: شاخه نازک ۵- فرخار: شهری در ترکستان که در آن بت‌خانه‌های بزرگ برپا بود ۶- شمن: بت‌پرست ۷- وثن: بت ۸- شارکت: مرغی کوچک که مثل طوطی سخن می‌گوید ۹- برده راست: از آهنگ‌های موسیقی ۱۰- نارو: پرنده‌ای خوش‌آواز ۱۱- برده باده: از آهنگ‌های موسیقی ۱۲- پوپوک: شانه به سر ۱۳- لُعب گز: شعله‌باز ۱۴- رُسن: طناب ۱۵- ذفن: جاله جانه، گودی زیر لب ۱۶- پُزن: پارچه لطیف- پرنیان ۱۷- شُیزم: گیاهی است با شاخه‌های سرخ رنگ ۱۸- رُز زده: طلای ناب. طلای از حدیده عبور کرده ۱۹- لُین: شیر ۲۰- مُضغَر: زعفران ۲۱- بازن: بادبزنی ۲۲- بندن: مرجان ۲۳- ثوب: پیرهن ۲۴- سَلَب: جامه ۲۵- سُنْدَس: نوعی حریر ۲۶- بوالحسن: مسدوح منوچهری. از درباریان سلطان محمود غزنوی



آژانس هواپیمایی

مگد سیر

MAGD SEIR CO. LTD AIR TRAVEL AGENCY

THE SOLE AGENT FOR ALL AIRLINES
AS THE LEAD NATIONAL AIR LINE (ORIGINAL)
SELLING INDEPENDENTLY TO ALL
OVER THE WORLD.

Head Office: 28, Constitution Avenue, Tehran, Iran
 Tel: 28304, 27744, 27185, Fax: 27005

تعمیرات و خدمات خطوط بین‌المللی (اصلی)
تعمیرات و خدمات خطوط داخلی
تعمیرات و خدمات خطوط ارزان قیمت به تمام نقاط جهان

تعمیرات: تهران، شادان، ستادشهر، خیابان شهید آیت‌الله مصدق
 دفتر: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۲۲۲، کدپستی ۱۴۴۳۷
 تلفن: ۲۸۳۰۴ - ۲۷۷۴۴ - ۲۷۱۸۵
 فاکس: ۲۷۰۰۵